

تصادف پر ماجرا

مشکات زهرا تابان

با زینب و مرضیه در باغ پدربزرگ زینب قدم می زدیم که یکدفعه جسم سبز رنگی از آسمان به روی زمین افتاد. همگی جیغ زدیم و فرار کردیم و به کنج دم باغ پناه آوردیم. زینب که از ترس به تته پته افتاده بود گفت: «ااااوون چچچچییی بووووو؟» مرضیه گفت: «نمی دونم. ولی یه چیز سبز بود. تازه چشم هم داشت. خودم دیدم. چشمی به اندازه ی هندونه!» بعد از چند دقیقه، احساس کردم یک چیزی روی شانه ام سنگینی می کند؛ که دیدم همان جسم سبز رنگ دستش را روی شانه ام گذاشته. باز با هم جیغ زدیم و به عقب رفتیم. انگار او داشت با ما حرف می زد! مرضیه گفت: «حالا که نمی توانیم از دستش فرار کنیم، حداقل بفهمیم او چه می گوید.» و از جیبش یک دستگاه بیرون آورد. من که تا آن لحظه ساکت بودم، پرسیدم: «این دیگر چیست؟» جواب داد: «این دستگاه مترجم است. خودم اختراعش کردم.» و با زدن چند دکمه دستگاه را روشن کرد و جلوی موجود سبز رنگ گرفت. بعد از چند ثانیه موجود سبز به صدا در آمد: «سلام. لطفاً از من نترسید. من تی تی هستم. شما میدونید اینجا کجاست؟» گفتم: «سلام تی تی. من زهرا هستم. اینا هم دوستانم زینب و مرضیه. تو از کجا اومدی؟» تی تی روی تکه سنگی نشست و گفت: «راستش، من اهل کره ی مریخ هستم. فکر کنم موقع گشت در منظومه ی شمسی به شهاب سنگی برخورد کردم و از اینجا سر در آوردم.» زینب گفت: «ما اهل کره ی زمینیم و اینجا هم ایرانه.» تی تی با تعجب پرسید: «یعنی شما زمینی هستید؟ اگر به دوستانم بگوییم که با زمینی ها حرف زدیم مطمئناً باور نمی کنند.» همگی زدیم زیر خنده. مرضیه گفت: «اتفاقاً ما هم همینطور! هیچ کسی باور نمی کند که ما با یک مریخی حرف زدیم!» گفتم: «بگذار یکم با ایران آشنایت کنیم. به شرطی که از ایران برای دوستانت هم تعریف کنی ها!! برویم بالا در خانه درختی. من با خودم چند تا مطلب مفید آوردم. برویم بخوانیمشان.»

«ایران نامی با بیش از هفت هزار سال قدمت موجب غرور و افتخار هر ایرانی است. ایرانی که پر از آثار باستانی و هنرنمایی های بی نظیر مردمش است. ایرانی که به فرش هایش، ساخت بناهایش، خاک حاصلخیزش و دریا های زیبایش در جهان معروف است. بناهایی مانند: تخت جمشید، برج میلاد، کاخ سعد آباد، آرامگاه هایی مانند حافظ و سعدی و عطار، مسجد نصیرالملک، چهل ستون، سی و سه پل و.... باغ هایی به چه زیبایی. مثل: باغ ارم، باغ عفیف آباد، جنگل سفارود، جنگل های گیلان و... دریا هایی که نظیر ندارند: دریاچه استیل، آب اسک، دریاچه ی ارومیه و از همه مهمتر دریا های خلیج فارس و عمان و خزر. همه اینها افتخارات ما ایرانی ها است.»

زینب اضافه کرد: «تازه، خوراکی های ما هم به خوشمزگی شون معروفه. کبابها و خورشتها جزو معروف ترین غذا های ایران به حساب می آیند. کباب ایرانی که در سطح جهانی هم با همین نام معروفه، به علت عطر و طعم اشتهاآور خودش مورد استقبال خیلی از آدم ها قرار می گیره. یکی از کباب هامون چنجه هست که گوشتش خیلی لذیذ است. خورشتها هم به دلیل تفاوت و ترکیب خاصی که دارند خیلی از آدم ها را

وسوسه می‌کنه . مثل خورشت قورمه سبزی که من طرفدار دو آتیشه آن هستم . به بخاطر همین می‌تونیم ادعا کنیم که این دو گروه از غذاهای ایرانی برای گردشگران خارجی شناخته‌شده‌تر هستند. « تی‌تی که در پوست خود نمی‌گنجید گفت: « واقعا خیلی ممنون که به من این چیزها را یاد دادید! کلی چیز خوب یاد گرفتم! « مرضیه با چهار تا لیوان به دست پیشمان برگشت: « حالا که درباره غذا صحبت می‌کنید، مطمئناً گشتون همیشه. پس نگران نباشید، که من هستم! براتون شربت آوردم. « زدیم زیر خنده. اضافه کرد: « این شربت گلاب است. خیلی شیرین و خوشمزه است. اینم مخصوص ما ایرانی هاست. امتحانش کن! «

بعد از گپ و گفت و گو، تی‌تی گفت: « من دیگر باید بروم. خیلی خوشحال شدم که باهاتون آشنا شدم و کلی چیز یاد گرفتم. حتماً هم برای دوستانم تعریف می‌کنم. خدانگهدار... « تی‌تی بعد از خداحافظی با یک چشم به هم زدن به سیاره خود برگشت. ما خیلی خوشحال بودیم که هم دوست جدید پیدا کرده بودیم و هم کسی را آگاه کردیم.